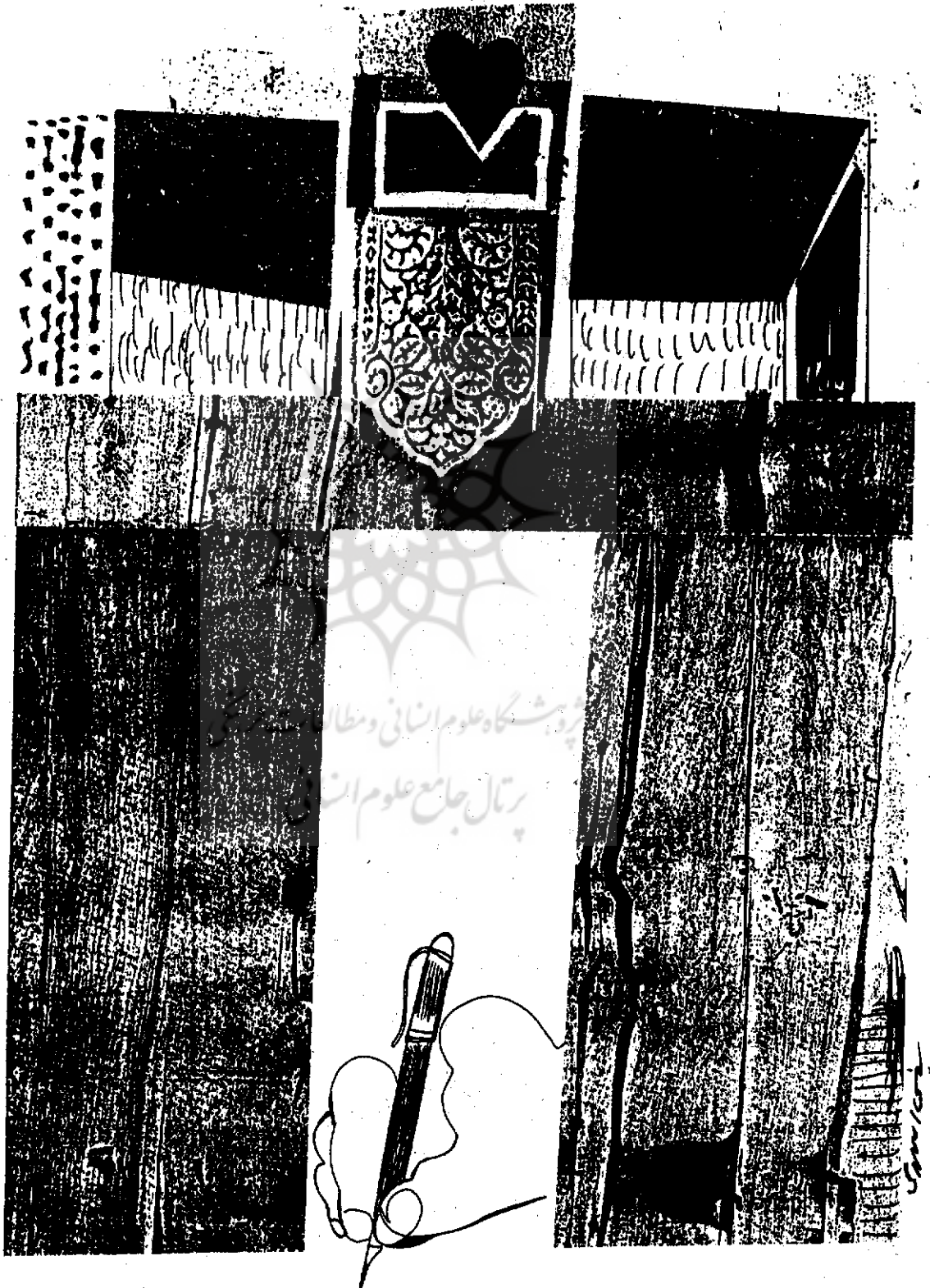


هنر و ادبیات



وقتی سخن از مدارای حافظ پیش آید، ابتدا همه ما این بیت درخشان او را به یاد می آوریم:
 آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
 با دوستان مرورت با دشمنان مدارا

اما چنین نیست که حافظ فقط یک لمحّه و آن هم در یک بیت، مدارای خود را نشان داده باشد. کاربرد الفاظ مدارا، مساهله، تساهل، مسامحه، تسامح و نظایر آن، یا به کار نبردن آنها از سوی حافظ در این بررسی چندان مهم نیست. زیرا روحیه تساهل و رواداری و مدارا، نه از یک تکبیت، بلکه چنانکه ملاحظه خواهیم کرد از روح دیوان حافظ برمی آید. به همان گونه که این روحیه از روح قرآن مجید هم برمی آید و صاحب این قلم آن را در مقاله «مدارا در قرآن» که در نامه فرهنگ چاپ شده و سپس در مجموعه فرصت سبز حیات در دست تجدید چاپ است، نشان داده است.

مدارا و رواداری حافظ در چهار زمینه دین، اخلاق، عرفان و سیاست مشهود است. در مقوله دین باید گفت که طبعاً خداوند در مرکز آن است؛ خدایی که حافظ می پرستد و می ستاید و معرفی می کند خدایی است عطابخش و خطاپوش و غفور و غفار و آمرزگار و کارساز و بنده نواز و رحیم و رحمان:

۱. دین

پیر دردی کش ما گرچه ندارد زور و زور
 خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد

دیده بدین پوشان ای کریم هیب پوش
 زین دلبرها که من در کتج خلوت می کنم

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست
 معنی هفو و رحمت آمرزگار چیست

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ
 پیاله گیر و کرم و رز و للضمان هلی

یاد باد آنکه صیوحی زده در مجلس انس
 جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

گر می فروش حاجت رندان روا کند
 ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
 فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
 که رجم اگر نکند مدهی خدا بکند

چون حسن حالت نه به رندی و زاهدیست
 آن به که کار خود به عنایت رها کنند



مدارا در شعر و شخصیت حافظ

بهاء الدین خرمشاهی

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند
 گره از کار فرو بسته ما بگشایند
 اگر از بهر دل زاهد خوددین بستند
 دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
 به صفای دل زندان صبحی زدگان
 پس در بسته به مفتاح دعا بگشایند
 در میخانه بیستند خدایا میسند
 که در خانه تزویر و ریا بگشایند
 *
 در دم نهفته به ز طیبیان مدعی
 باشد که از خزانه غیبم دوا کنند
 *

می‌خور به پانگ چنگ و مخور خصه ور کسی
 گوید ترا که باده مخور گو هو الففور
 *
 ساقی به بی‌نیازی زندان که می‌پده
 تا بشنوی ز صوت معنی هو الففنی
 *
 لطف خدا بیشتر از جرم ماست
 نکته سر بسته چه دانی خموش
 *
 از نامه سیاه ترسم که روز حشر
 با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم
 *
 دام سخت است مگر یار شود لطف خدا
 ورنه آدم نبرد صرله ز شیطان رجیم
 *
 ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل
 تو چه دانی که پس پرده که خوب است و که زشت
 *
 فقیر و خسته به درگامت آدم رحیمی
 که جز ولای توام نیست هیچ دستاویز
 *
 قدم دریغ مدار از جنازه حافظ
 که گرچه غرق گناهست می‌رود به بهشت
 *
 به جان دوست که خم پرده بر شما ندرد
 گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنید
 *



نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
 که مستحق کرامت گناهکارانند
 *
 زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود
 هم (صدر حمت به) مستی شبانه و روز و نیاز من
 *
 بهوش باش که هنگام باد استغنا
 هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند
 *
 اگر امام جماعت طلب کند امروز
 خبر دهید که حافظ به می طهارت کرد
 *

گر فوت شد سحور چه نقصان صبح هست
 از می کنند روزه گشا طالبان یار
 *
 ز آن می هشق کزو پخته شود هر خامی
 گر چه ماه رمضانست بی‌اور جامی
 *
 روزه هر چند که مهمان عزیزست ای دل
 صحبتش موهبتی دان و شدن انعامی
 *
 در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
 این هجیب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم
 جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
 خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم
 *
 ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ
 فکرت مگر از هیرت قرآن و خدا نیست
 *
 محراب ابرویت بنما تا سحر گهی
 دست دعا برآرم و در گردن آرمت
 *
 ای دوست دست حافظ تمویذ چشم زخمست
 یا رب بینم آن را در گرفت حمایت
 *
 در نماز خم ابروی تو با یاد آمد
 حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
 *
 زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
 تا در میانه خواسته کردگار چیست
 *
 نگویمت که همه ساله می‌پرستی کن
 سه ماه می‌خور و نه ماه پارسامی باش
 *
 چو پیر سالک عشقت به می حواله کند
 بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش
 *
 بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت
 کنار آب رکناباد و گلگشت مصلأ را
 *
 چو طغقان تا کنی ای زاهد فریبی
 به سبب بوستان و شهد و شیر می
 *

فردا شراب کوثر و حور از برای ماست
 و امروز نیز ساقی مهر و جام می
 *
 گر زمسجد به خرابات شدم خرده مگیر
 مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد
 *
 من زمسجد به خرابات نه خود افتادم
 اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتادم
 *
 یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
 و آنچه در مسجد امروز گمست آنجا بود
 *

۲. اخلاق

حافظ برخلاف آنکه بعضی از منتقدان و شارحان
 آندیشه‌اش از جمله آقای داریوش آشوری به
 تلویح و تصریح گفته و نوشته‌اند به ساحتی
 فراسوی نیک و بد راه نبرده است. و چه خوب
 است که راه نبرده است. زیرا انسان از آنجا که
 کامل نیست - و انسان کامل هم مفهوماً و هم
 مصداقاً متناقض و ناممکن است - مکلف و مقید
 به تکالیف و آرمانها و اهداف و اصول اخلاقی
 است. فقط خداوند است که چون ماورای تکلیف
 است (لایسأل عما یفعل)، لذا به گفته اشاعره در
 فراسوی اخلاق و نیک و بد و شایست و
 ناشایست بشری است و هر کاری ولو آنکه از
 نظرگاه انسانی ناسزاوار و غیر اخلاقی برسد به
 شرط آنکه حق تعالی اراده کند، بر او رواست.
 چنانکه حدیث قدسی معروفی در همین زمینه از
 خداوند نقل شده که فرموده است: خلقت هؤلاء
 للجنة ولایالی و خلقت هؤلاء للسنار ولایالی.
 (گروهی را برای بهشت آفریده‌ام و باکم / پروایم
 نیست و گروهی را برای دوزخ آفریده‌ام و باکم /
 پروایم نیست). اما معتزله و شیعه برآنند که
 خداوند با آنکه شارع و مشرع و مقنن است خود
 را فراتر از قانون قرار نداده و سنن و نوامیسی را
 بر خود مقرر داشته است. از جمله می‌فرماید:
 كان حقاً علينا نصر المؤمنین. (باری رساندن به
 مؤمنان حق است که برعهده ماست، روم، ۴۷) و
 ان علينا للهدی. (بی‌گمان راهنمایی بندگان بر
 ماست، لیل، ۱۲) و ان الینا ایاهم ثم ان علينا
 حسابهم. (بی‌گمان بازگشت آنان به نزد ماست.
 سپس حساب آنان با ماست، غاشیه، ۲۶-۲۵) یا
 مکرر از خود نفی ظلم در حق بندگان فرموده
 است (آل عمران، ۱۸۲؛ انفال، ۵۲؛ حج، ۱۰؛
 فصلت، ۴۶؛ ق، ۲۹) یا فرموده است ان الله یامر
 بالعدل والاحسان (نحل، ۹۰) و به عکس آن یا
 حتی به عدم ذکر همین حقیقت که آمر به عدل و
 احسان است، راضی نیست.
 در قرآن سخن از سه نفس لوامه و اشاره و
 مطمئنه هست. و این نشان می‌دهد که بنیه و بنیاد
 اخلاقی در سرشت انسان و نهاده الهی است:

وتفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقویها. قد افلح من زکاتها و قد خاب من دسیها. (و سوگند به نفس انسان و آنکه آن را سامان داد. آنگاه نافرمانی و پرهیزگاری اش را در آن الهام کرد. به راستی هرکس که آن را پاکیزه داشت، رستگار شد. و به راستی نومید شد هرکس که آن را فرومایه داشت، شمس، ۷۰۱). آری انسانهای مؤمن و والا در فرهنگ ما هم به ذات خویش و هم به رهنمود شریعت و طریقت، اخلاقی و اخلاقگرا هستند و اباحه اخلاقی یا اباحیگری که از بعضی از فرقه‌های عجیب و غریب اسلامی (اعم از کلامی یا عرفانی) روایت شده خلاف شرع و اخلاق رسمی و سنتی و حتی عرفی است. در اینجا نه با همه گرایشهای اخلاقی حافظ، بلکه فقط با یک جنبه از آن که شفتت بر خلق و ترک آزار و آسانگیری و رواداری و مداراست کسار داریم.

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم آزار است

غیر تم کشت که محبوب جهانی لیکن
روز و شب عریده با خلق خدا نتوان کرد

فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم
و آنچه گویند روانیست نگوییم رواست
(نقل همه ابیات حافظ در این مقاله از حافظ
به سعی سایه است، مگر بیت بلافاصله قبلی که
غزلش در این منبع نیامده و از قزوینی - غنی نقل
شد).

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس

دوش بامن گفت پنهان کار دانی تیزهوش
وز شما پنهان نشاید کرد سزای فروش
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت می گیر جهان بر مردمان سختکوش

یا همچنین غم و پروای دیگران داشتن و گره
از کار فرو بسته خلق گشودن از توصیه‌های حافظ
است:

چو خنجه گرچه فرو بستگیست کار جهان
تو همچون یاد بهاری گره گشای باش

به خواری متگر ای منعم ضعیفان و تحیفان را
که صدر مجلس هشرت گدای ره نشین دارد
چو بر روی زمین باشی توانایی غنیمت دان
که دوران ناتوانی‌ها بسی زیر زمین دارد
بلاگردان جان و تن دهی مستمندان است
کعبینه خیر از آن خرمن که تنگ از خوشه چین دارد

بر این رواق زیر جلد نوشته‌اند به زر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

تنش درست و دلش شادباد و خاطر خوش
که دست دادش و یاری ناتوانی داد

و به رعایت اختصار از سایر اخلاقیات حافظ
که انجام دادن آنها لازم یا ملزوم مداراست،
سخنی به میان نمی آوریم.

۳. عرفان

تمامی انتقادهای حافظ از زاهد (که در بخش اول
و هنگام بحث از دین نیز می‌توانستیم مطرح کنیم)
و از صوفی و مشایخ شهر (اعم از بزرگان طریقت
و شریعت) به دلیل دو چیز است: ۱. خودخواهی
آنان و خودرستگار و تافته جدا بافته‌انگاری آنان
۲. بی‌مدارایی و تندخویی و شدت رفتار و
بی‌محابایی آنان و غم و پروای دیگران را نداشتن.
گلّه از زاهد بدخو چه کنم گر نکتم

که چو صبحی بدمد در پی اش افتد شامی

پشمینه‌پوش تندخو از هشق نشنیده‌ست بو
از مستی اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو
کبر و ناز و حاجب و درمان بدین درگاه نیست
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست
بنده پیر خراباتم که لطفش دائمست

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
راقم این سطور زاهد حافظ را در حافظ‌نامه

مشروحاً در چهار صفحه معرفی کرده است که
شمه‌ای از آن نقل می‌کند: «زاهد از شخصیت‌های
مشهور و منفی و دوست نداشتنی شعر حافظ
است که به صورت «واعظ»، «شیخ»، «فقیه»، «امام
شهر»، «ملک‌الحاج»، «مفتی» و «قاضی» نیز از او
یاد می‌شود، و اهل مدرسه و صومعه (کنایه از
مساجد و خانقاهها و زیارتگاهها و ریاضتگاهها)
و مجلس وعظ است. از لحاظ فشریگری و

ظاهر پرستی و خرقه‌پوشی و بعضی صفات دیگر،
با شخصیت منفی دیگری در شعر حافظ، همسان
و همدرد است و آن همانا صوفی است که او نیز
پشمینه‌پوش تندخو و بری از عشق و بی‌بهره از
معرفت است و دامگاه او خانقاه است. حافظ در
مقابل این دو چهره منفی، یک چهره از انسان
کامل در دیوان خود ارائه داده است که اهل عشق
و خرابات یا دیر مغان است و رند نام دارد.
درباره زاهد این نکته را باید گفت که عیب او در
پارسایی اش نیست. چه حافظ هم پارسایی را
دوست دارد، بلکه در ناپارسایی او، یا از آن بدتر،
در پارسانمایی او است. آری مراد حافظ از زاهد،
مؤمن یا پارسای پاکدل نیست، بلکه موجودی

است که نه اهل عشق است، نه اهل علم، نه اهل
ایمان. زهد فروش و جلوه فروش و دین به
دنیا فروش است. موجودی است خودبین و
حسق ناشناس و تسزویرگر و ظواهر پرست و
شبه‌العلماء که «هیچش هنر نبود و خبر نیز هم
نداشت». صفاتی که در شعر حافظ برای زاهد (=
واعظ، شیخ، فقیه و...) می‌توان یافت از این قرار
است:

الف) خودبین و مغرور و بیدرد است (در
حافظ‌نامه برای هر یک از این صفات سه، چهار و
گاه هفت، هشت بیت از حافظ نقل شده و در
اینجا برای اختصار در هر مورد فقط یک بیت نقل
می‌شود).

یا رب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید
دود آهیش در آینه ادراک انداز

ب) محتسب وار و بسوالفضول و عیب‌گیر
رندان است:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

ب) عابد نما و صومعه نشین است:

زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
که ره از صومعه تا دیر مغان اینهمه نیست

ت) ریاکار و جلوه فروش و سست ایمان
است:

واظنان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس با پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند
گویا باور نمی‌دارند روز داوری
کاینهمه قلب و دهل در کار داور می‌کنند

ث) دوستاندار جاه و مقام است:

واظ شهر چو مهر ملک و شهنه گزید
من اگر مهرنگاری بگزینم چه شود

ج) بی‌وفا و سست پیمان است:

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد

ج) طمع به نعیم بهشت دارد:

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواسته کردگار چیست

ح) اهل عشق نیست:

نشان مرد خدا عاشقیست با خود دار
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

خ) و سرانجام اهل حق و حقیقت نیست:

واظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن
در حضورش نیز می‌گویم نه غیب می‌کنم...

اگر زاهد قهرمان منفی در حوزه شریعت
است، صوفی قهرمان منفی در حوزه طریقت
است: «[حافظ] از صوفی [= پشمینه‌پوش = دلق
پوش = خرقه‌پوش] همواره به بدی یاد کرده
است، چرا که صوفیان زمان غالباً مردان خدا و
روندگان طریقت حقیقت یا حقیقت طریقت
نبودند...»^۲ حافظ مکرر از صوفی انتقاد کرده

صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش
وین زهد خشک را به می خشکوار بخش

صوفی بیا که خرقه سالوس برکشیم
وین نقش زرق را خط پلکان به سر کشیم
نذر و فتوح صومعه در وجه می نهم
دلق ریا به آب خرابات برکشیم

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم
شطح و طامات به بازار خراقات بریم

سحرگه رهروی در سرزمینی
همی گفت این معما با فرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
که در شیشه بماند اریعینی
خدا زان خرقه بیزارست صباوار
که صد بت باشدش در آستینی

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
پنجاه مکر با لک حقه باز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ز آنچه آستین کوتاه دست دراز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

ممکن است این سؤال با مسأله برای خوانندگان پیش آید که این مثالها یعنی جمله‌های حافظ به زاهد و صوفی و محتسب و شحنه حاکی از عدم مدارا است، نه مدارا! پاسخ ما این است که حافظ یا باید در مقابل تباهی دو دستگاه معنوی عظیم الشان، یعنی شریعت و طریقت و نمایندگان آنها، یعنی مشایخ شهر و زاهد و صوفی و اکثش نشان می‌داد یا نمی‌داد. اگر خاموش می‌نشست از سازشکاری یا زبونی یا حاکی از جرب شدن سبیلش بود. پس ناگزیر چون به هیچ قیمت بر سر حقیقت و جلوه‌های آن مصالحه نمی‌کند، لذا ناچار باید منتقد باشد. پس تا اینجا جای مسأله و مصالحه نیست. ولی از این به بعد است که مدارا رخ می‌نماید یعنی حافظ به جای آنکه مثلاً او باش شهر، یا حتی قشریان مذهبی متعصب را تحریک کند که به خانقاه و مجالس و عظ یا سماع حمله کنند (یادآور حمله اخیر در اصفهان به نمازجمعه دیماه ۷۷) به توصیه قرآن و اصول درست و روش درست امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کند، یعنی راه نصیحت و طنز و انتقاد - که در واقع نصیحت است چون نصیحت یعنی خیرخواهی و دلالت به راه درست - را خود برمی‌گزیند. به مثالهای زیر هم توجه کنید:

صوفی سرخوش از این دست که کج کرد کلاه
به دو جام دگر آشفته شود دستارش

صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست
تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش

صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی
زین میان حافظ دلسوخته بدانم افتاد

محتسب شیخ شد و فسق خود از یازد ببرد
قصه ماست که بر هر سر بازار بماند

صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست
باز به یک جرعه می‌عائل و فرزانه شد

زاهد خام که انکار می و جام کند
پخته گردد چون نظر بر می خام اندازد

محتسب نمی‌داند اینقدر که صوفی را
جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی
و صدها مثال و شاهد دیگر.

پس حافظ هم مبارزه می‌کند، چون اخلاقی است و تکلیف فردی و اجتماعی و عرفی و اخلاقی و دینی و دنیوی و اخروی و فرهنگی دارد و هم مدارا، چون بهترین راه را نه در خاموش کردن حریف بلکه در روشن کردن او یافته است. حال که سلاحی برنده‌تر از طنز وجود ندارد هر دو هنر یعنی انتقاد همراه با نستوهی و ناسازشکاری را از یک سو، و طنز را از سوی دیگر در خدمت مکتب و مرام و نگرش (جهان‌بینی + ایدئولوژی) خود قرار می‌دهد. حافظ فقط یک بار عنان مدارا را از دست می‌دهد و در انتقاد از صوفی کارش از طنز به طعن و هجو می‌کشد:

صوفی شهریین که چون لقمه شبیه می‌خورد
پاردمش دراز باد این خیزان خوش حلف

۴. سیاست

با همه تفاوت‌های سیاست در جهان قدیم با دنیای جدید، و با توجه به اینکه در شیراز قرن هشتم و شاید اصولاً در افاق جامعه آره‌های قرن چهاردهم هم که در اوج دوران قرون وسطی بود، اندیشه‌ها و مفاهیم و مسائل سیاسی - اجتماعی مهمی چون مفهوم فرد و دولت، حقوق شهروندی و بلکه مسأله شهروندی، قانون و قانون اساسی، حاکمیت و حکومت قانون، دموکراسی، نمایندگی، پارلمان، انتخابات، انقلاب، اصلاح و غیره ندیده بود، با این همه حافظ هم اندیشه و هم مشی سیاسی سنجیده‌ای داشت که اگر با مفاهیم و ارزشهای امروز بسنجیم، او را محافظه‌کار و طرفدار وضع موجود به جای می‌آوریم. حافظ با همه شاهان از چند سلسله آل اینجو (شاه شیخ ابواسحاق)، آل مظفر (بویزه شاه شجاع، شاه منصور، شاه یحیی) و آل جلاویه (ایلکانی) سر مدارا و موافقت داشت و نیز با اغلب وزرا (مانند قوام‌الدین صاحب عیار، جلال‌الدین تورانشاه) و رجال نیکنام و نیکوکار سیاسی - اجتماعی (مانند خواجه قوام‌الدین تمناچی) حشر و نشر و نشست و خاست و مشاوره داشت. در این میان

فقط وجود و کردار دوتن را بر نمی‌تافت. یکی سر سلسله آل مظفر یعنی امیر مبارزالدین محمد و دیگر تیمور لنگ. به اولی کنایه‌های بسیاری زده است. از جمله و مهمتر از همه در غزل:

اگرچه پاده فرخیش و باد گلپیزست

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست
و محققان بزرگی چون شادروانان محمد
معین و قاسم غنی برآند که مراد از محتسب در شعر حافظ غالباً اوست که زاهد فروشی عوام‌فریبانه و قشری‌گرانه‌ای داشت و حدود را شخصاً هم اجرا می‌کرد و به دست خود به روایتی تا هشتصد تن را به سیاست یا قصاص شرعی نما کشته است. حافظ با آنکه با پسر کورد تاگر او، شاه شجاع روابط حسنه داشت و بیشترین مداخله دیوان او مربوط به هموست، غالباً پیدا و گاه پنهان از پدر او یعنی امیر مبارزالدین انتقاد کرده است. اما با همه این اوصاف از اینکه شاه شجاع بر پدر شوریده و او را زندانی و سپس نابینا و دق مرگ کسره‌است، در ضمن قطعه دلنشین و متأثرکننده‌ای، اظهار تأسف و ملال کرده است (دل منه بر دینی و اسباب او...). فرد منقور دیگر در شعر حافظ تیمور است که غزل «دو بار زیرک و ازباده کهن دو منی» دارای اشارات حاخا بسیاری به اوست. نیز او را «صوفی دجال فعل ملحد شکل» نامیده است. مدارا ورزیدن با آدمهای بی‌مدارا و دشمنان مدارا بی‌حکمتی است. مگر آنکه امید پیروزی و به ثمر رسیدن اعتراض و مخالفت وجود نداشته باشد یا بیم جان، غالب باشد.

خداوند و حضرت رسول ص هم طبق حکایت قرآن کریم با یهودیان پیامبرستیز و اسلام‌ستیز و منافقان که ستون پنجم دشمنان (کفار قریش و قبیله‌های دیگر و یهودیان پیمان‌شکن مدینه) کمتر مدارا کرده‌اند. و اگر دستوری هم به مدارا و ملامت داده‌اند، تاکتیکی و برای بالا گرفتن قدرت اسلام و مسلمانان بوده است. اما اوج مدارای پیامبر (ص) و مسلمانان در مهمترین و سرنوشت‌سازترین و بلکه نهایی‌ترین پیروزی مسلمانان، یعنی فتح مکه ظاهر می‌شود که چنین فتح العظیم عظیمی تقریباً بدون خونریزی یا اعدام مخالفان تحقق یافت.

به داستان حافظ باز گردیم. حافظ هم با منافقان زمانه‌اش درافتاده است. یعنی دین‌فروشان و کسانی که تحت لوای دین میخ قدرت مشروع - نامشروع خود را در مخ مردم مسلمان نیک اعتقاد ساده‌دل و بی‌پناه که حاکم بر مقدرات خود نبودند، کوبیده بودند. شاه و شحنه و محتسب آماج طعن و انتقاد طنزآمیز حافظ هستند. البته شاه کمتر (مگر امیر مبارزالدین و تیمور) و دیگران بیشتر. در یک غزل واقعه‌گویانه که دارای اشاره به وقایع سیاسی روز است می‌گوید:



محتسب مأمور دولت و حافظ حدود
(شرح) و حقوق مردم و آبروی شریعت است، و
همانند صوفی و زاهد از شخصیت‌های منفی و
دوست نداشتنی شعر حافظ است. و چهره او را
تا آنجا که در دیوان حافظ مطرح شده چنین
می توان ترسیم کرد:
الف. وظیفه اش در جنب شحنه حفظ ظاهر
شرح و نظم شهر و امر به معروف و نهی از منکر
است:

عمریست پادشاهاکز می نهیست جامم
اینک زینده دهوی و ز محتسب گواهی

شراب خانگی ترس محتسب خورده
به روی یار بنوشیم و بانگ نوشاتوش

ب. خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش
که ساز شرح زین الساتیه بی قانون نخواهد شد
حافظ از او نمی هراسد و او را به چیزی
نمی گیرد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان
چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست
پ. اهل ریا و نفاق است:

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
مست است و در حق او کس این گمان ندارد

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

ببخیزند زاهدان نقش بخوان و لا تقفل
مست ریاست محتسب باده بخواه و لا تخف

باده یا محتسب شهر ننوشی زنهار
بخورد باده‌ات و سنگ به جام آندازد

ت. خود آشکارا و پنهان اهل فسق و فجور
است:

با محتسب عیب مگویند که او نیز
پیوسته چو ما در طلب عیش مدانست

صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست
تا دید محتسب که سیو می کشد به دوش... ۳

بعضی از آزاداندیشان یا چپ‌گرایان این
انتقادهای حافظ از مشایخ شهر و پیران طریقت و
زاهد و صوفی و مقدسات (تسبیح، سجاده، نماز،
روزه، حج، مسجد، خانقاه و غیره) را حاکی از
«آزاداندیشی» یعنی بی‌اعتقادی دینی او
شمرده‌اند و می‌شمرند. اما این بنده در آثار دیگر
خود این مسأله را روشن کرده‌ام که انتقاد حافظ از



خوش کرد یآوری فلکت روز داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
آن کس که او فتاد و خدایش گرفت دست
گو بر تو باد تا هم بیچارگان خوری
سلطان و فکر لشکر و سودای تاج و گنج
درویش و امن خاطر و کنج قلندری
یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست
ای نوردیده صلح به از جنگ و داوری

حافظ در مناسبات سیاسی - اجتماعی
طرفدار آرامش و حفظ وضع موجود و صلح‌گرای
تمام عیار حتی تا سر حد ارتجاع است. و جالب
اینجاست که هرچه در هنر و اندیشه‌های اخلاقی
و آرمانی اش، حماسه‌سرا و انقلابی‌اندیش است،
«ضدانقلاب» است و در اصطلاح او و زمانه او
انقلاب کلمه‌ای منفی و مترادف با شورش و هرج
و مرج و آناششی و بر هم خوردن نظم و اداره
عادی جامعه و گسیختن روال عادی امور است:

و انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
از این فسانه و انسون هزار دارد یاد
حافظ به قاضی و شحنه و محتسب که
نمایندگان شاهند، غالباً اشاره یا حمله طنزآمیز
دارد:

زاهد شهر چو مهر ملک و شحنه گزید
من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان
چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست

واعظ شحنه‌شناس این عظمت گو مفروش
زانکه منزلت سلطان دل مسکین مست

مقدسات فرع بر اعتقاد اوست. در یک کلام او با
نفاق و ریا و قشریگری و بی‌اخلاقی می‌سنیزد و
سلاح او هنر اوست که برای آنکه کاری‌تر و کاراثر
شود، آن را به طنز نیز می‌آراید و اثر و تأثیر آن را
دو چندان می‌کند.
حافظ از مقدسان و مقدسات انتقاد طنزآمیز
می‌کند، اما خودش هم مقدس است (حافظ قرآن
و دانای تفسیر آن و چهارده روایت از روایات و
اختلاف قرائت با دیگر خواننده‌های قرآن است که
شرح این اصطلاح را به تفصیل در جاهای دیگر
آورده‌ام.)

حافظ از صوفی و خرقه و فرقه و خانقاه
(صومعه) انتقاد طنزآمیز می‌کند، اما خودش هم
عارف است. اما عرفان او نظری است. چنانکه از
تصوف خانقاهی به عرفان و دل‌آگاهی پناه
می‌برد. عرفان حافظ به شهادت شعرش حاکی از
داشتن اذواق و مواجید و احوال و تجارب
عرفانی است. از جمله نگاه کنید به چهار غزل
عرشی او (به تعبیر شادروان دکتر معین): ۱. دوش
وقت سحر از غصه نجانم دادند ۲. دوش دیدم که
ملایک در میخانه زدند ۳. در ازل پرتو حسنت
زنجلی دم زد ۴. سالها دل طلب جام جم از ما
می‌کرد. غزل «روضه خلد برین خلوت
ذرویشانست» مهر و ارادت حافظ را به درویشان
راستین نشان می‌دهد. دیگر آنکه حافظ چون از
وضع موجود شریعت و طریقت راضی نیست
(برخلاف سیاست که غالباً از وضع موجود و
حاکمان راضی است مگر در دو استثنای امیر
مبازالدین و تیمور و گاه حماسه‌سراییهای
تکروانه و نادر می‌آورد که

زهادشاه و گدا فارغم بحمدالله...

خوشا آن دم کز استغفای مستی
فریفت باشد از شاه و وزیرم

هر صفت شطرنج رندان را مجال شاه نیست)
لذا به جای تخطئه و انکار بی محابای آنها،
چون هم ایمان دینی و هم گرایش عرفانی دارد دو
کار می کند. ۱. از آنها به مهر و مدارا و با زبانی
سازنده نه سوزنده انتقاد می کند که غالباً به خاطر
طنز آمیز بودن مؤثرتر و موفقی تر از بیان هنری
عادی است. ۲. به جای نمایندگان و قهرمانانی که
جایشان خالی است دست به آفرینش هنری
می زند. به این شرح که به جای زاهد و صوفی که
اوج افسانه ای شان می تواند «انسان کامل» باشد،
شخصیت حاکی - افلاکی، فروتن - گردنفران،
بی ادعا - پر مدعا، سازگار - ناسازگار و متناقضی
چون رند را می سازد که ترکیب و تلفیقی از آدم
بی سرو پای ساده (که مردمان خدا ممکن اند در
اوپاش؛ سعدی) و «ولی» و انسان کامل است. و
حکمت رندی در جنب عشق مهم ترین دستاورد
و پیام هنری - فرهنگی حافظ است. یا چون پیران
طریقت را سرید باز و عوام فریب و بیراه و
سرگشته و مدعی می یابد (ما را به رندی افسانه
کردند / پیران جاهل شیخان گمراه)، خود پیری
هنری - اساطیری می سازد که ترکیب و تلفیقی از
پیر می فروش و پیر طریقت است و پیر مغان نام
دارد و پرچمدار تساهل و تسامح و مروت و
مداراست:

پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان
هر چه کردیم به چشم کرشم زبیا بود

پیر ما هر چه کند عین نهایت باشد

پیر گل رنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد ار نه حکایتها بود

گر مرشد من پیر مغان شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

پیر مغان حکایت معقول می کند
معدوم از محال تو باور نمی کنم
و با تکیه به حکمت آموزیه ای این پیر حتی
العیاذ بالله با خداوند شرخی می کند:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

و حافظ فقط از او حرف شنوی مطلق دارد:
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

چو پیر سالک عشقت به می حواله کند
بنوش و منتظر رحمت خدا می باش

دهای پیر مغان ورد صبحگاه منست

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است
کیمیاییست عجب بندگی پیر مغان

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند

دوین فوفا که کس کس را نبرد
من از پیر مغان منت پذیرم

یا از تملیق و ترکیب میخانه و خانقاه،
خرابات، دیر مغان و خرابات مغان را می سازد که
تجلیگاه نور خداست.

حافظ چنان که اشارت رفت، اهل اخلاق و
تساهل اخلاقی است. در اخلاق و اخلاقیات و
اصولاً آنجا که پای اصول و حقوق و تکالیف
انسانی در میان است، سازگار است نه
سازشکار. اخلاق و اخلاقیات او نیز مانند دیانت
و عرفانش آسانگیرانه و پیرشار از ملایمت و
مداراست. آری برخورد حافظ با شریعت و
طریقت و نمایندگان بدرگدار و تحریف کننده
حقیقت آنان، برخوردی انتقادی و طنز آمیز و
اصلاحگرانه است و همواره حاکی از تحمل و
مداراست. شاید مبارزه ای که حافظ یک تنه با ریا
و نفاق و قشریگری کرده است و از معرکه آن
پیروز و رستگار بیرون آمده است، در فرهنگ
اسلامی بی سابقه باشد. زیرا می داند که «آتش
زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت».

حافظ هم مصلح است و هم مبارز و مبارزه
او اصلاحگری اوست و رسانه اش و سلاحش هنر
است. و این مبارزه را با کمال خوشدلی و
خوشباشی و امیدواری و مهر و مدارا با طنز و
طیبت، نستوهی و پیگیری کم نظیری در سراسر
عمر مفید هنری - فرهنگی اش یعنی پنجاه سال
ادامه می دهد. دیوان حافظ آیین نامه فسادستیزی
و جهل ستیزی نستوهانه و خوشباشانه و توأم با
مهر و شفقت و مدارای انسانی است. اگر پیر مغان
افسانه ای پیر حافظ است، حافظ پیر، پیر و مرشد
تاریخی - فرهنگی انسان ایرانی است. در عالم
فرهنگ و هنر و اخلاق، حافظ اسوه ماست، زیرا
به جای آنکه انسان کامل باشد، کاملاً انسان
است.

یادداشتها

۱. حافظ نامه، ج ۱، صص ۳۶۸-۳۶۵.
۲. پیشین، ج ۱، ص ۱۳۸.
۳. حافظ نامه، ج ۱، صص ۲۶۸-۲۷۱.



۱۰ کتاب از نشر مرکز

هر منوتیک مدرن

گزینه جستارها از نیچه، هایدهگو، گادامر، ریکور...
ترجمه بابک احمدی، مهران مهاجر، محمد نبوی

جامعه مدنی و دولت

کاوشهایی در نظریه سیاسی
نیرا چاندروک - فریدون فاطمی، وحید بزرگی

تجدد طلبی و توسعه در ایران معاصر

دکتر موسی غنی نژاد

تاریخ تحلیل اقتصادی

جوزف شومپتر - فریدون فاطمی

فلسفه تکنولوژی

شاپور اعتماد

لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط

آنتونی آربلاستر - عباس مخبر

گریخته

جلد هفتم رمان در جستجوی زمان از دست رفته

مارسل پروست - مهدی سبحانی

ایلیاد

هومر - میرجلال الدین کزازی

درام

از مجموعه مکتبها و سبکها و اصطلاحهای ادبی هنری

س. و. داوسن - فیروزه مهاجر

یک روز مانده به عید پاک

زویا پیرزاد

نشر مرکز، تهران، خیابان سه رودی شمالی، خیابان خرمشهر،
پلاک ۲۶ و ۲۸ تلفن: ۸۷۲۲۱۷۳ و ۸۷۴۲۱۸۳ فاکس ۸۷۵۶۹۲۵